

افسانه‌ها & معتقدات باستانی ایران & چین



نوشته:

سر- جی-سی- کویاجی
رئیس سابق دانشگاه کلکته

ترجمه: خجسته کیا

کشور بر افسانه‌های ایرانی غلبه داشته است ولی از آنجا که قوم سکا
فرنها در آسیای مرکزی حکمفرما بوده و در کشورهای چین و ایران و
هندوستان تأثیر عمیقی بجای گذاشته ناکزیر دارای نفوذ بسیاری بوده است و
میتوان تصور کرد همانقسم که به کنجینه افسانه‌های ایرانی سهم بزرگی
پرداخته اساطیر چین را نیز بموقع خود رونق بخشیده است.
> لوفر> دانشمند آلمانی در یکی از کتابهای خود موسوم به
> الماس> ثابت کرده است که فرهنگ عامیانه چین در برابر نفوذ خارجی بسیار
حساس بوده و مکرر اتفاق افتاده که سیل فرهنگ عامیانه بیگانه بدره‌های ژرف
فرهنگ و ادب کشور چین سرازیر شده است. دانشمند مذکور تاکید کرده است
که فرهنگ و رسم و آئین باستانی چین مدیون ملت‌ها و قبیله‌های مختلفی
می‌باشد و طبیعی است که اهمیت و نفوذ قوم سکا در آن میان از همه بارزتر
بوده است. (در این باره به کتاب > سیمای مردم آسیای شرقی> تألیف
> کرایس> و کتاب > چین باستان> نوشته > هرث> رجوع شود) > پار کر>
مورخ مشهور نیز در کتاب خود موسوم به > تاریخ هزارساله تانار> چنین
گفته است که امپراطور چین و پادشاهان سرزمین‌هایی که در تیول وی بودند

قسمت اول- همانندی افسانه‌های شاهنامه با اساطیر چین
در قسمت شایان توجهی از کتاب شاهنامه، افسانه‌های ایرانی و
سجستانی یا سیستانی بهم در آمیخته و فردوسی در اشعار حماسی خود
با اساطیر قوم سکا مقام شامخی بخشیده است. چنانچه محیط خاصی که
فردوسی در آن میزیسته و محل و موقعیت مخصوصی که تحت تأثیر آن اشعار
خود را سروده است بدان صورت نبود داستانهای پهلوانی سیستان از صفحه
رور کار محو میشد و چنین فقدان بطور قطع عظیم می‌نمود زیرا اساطیر قوم
سکا در باره رستم و خاندان او خصوصیت ویژه‌ای دارد و در میان افسانه‌های
ملل مقام مهمی را احراز کرده است.

در اینجا منظور اینست که افسانه‌های قوم سکا را آنچنانکه فردوسی
در شاهنامه آورده با بعضی از اساطیر چین مقایسه و تطبیق کنیم. البته
مادامیکه از طرف محققان نسبت با اساطیر چین بررسی و تحقیق اصولی بعمل
نیامده و همانندی آنها با افسانه‌های ایرانی و سیستانی بطور کامل آشکار
نشده است نمی‌توان گفت دین کدامیک نسبت بدیگری بیشتر می‌باشد.
با توجه بعظمت فرهنگ چین ممکن است بعضی چنین تصور کنند که اساطیر آن



رستم و اکوان دیو

بارها با شاهزادگان صحرائشین وصلت برقرار ساخته اند و همین پیوندهای تبادل عقاید و رسوم و اساطیر آنان کمک کرده است. قوم سکا بواسطه موقعیت جغرافیائی خود که بین ایران و چین قرار گرفته بود بخوبی میتوانست افسانه های دو کشور مذکور را از کشوری به کشور دیگر منتقل سازد. بطوریکه خواهیم دید بیشتر داستانهای شاهنامه که همانند آن در اساطیر چین یافته شده داستانهای مربوط به قوم سکامی باشد. موضوع مورد بحث ما ارزش تاریخی دارد و شایان مطالعه دقیق چین شناسان جهان می باشد. در اینجا برای تطبیق اساطیر دو کشور ایران و چین تنها بدگویی چند مثل اکتفا شده است.

امید است همین مقدمه بتواند برای دانش پژوهانی که درباره شاهنامه مطالعه و تحقیق می کنند مفید واقع شود و آنها بخوبی درک کنند که مصنف شاهنامه چگونه مسائلی را که با آن مواجه بوده پیش بینی کرده و چه نوع مطالبی را از منابع دیگر گرفته و در حماسه ها آورده است. با تطبیق افسانه ها ملاحظه میشود که شاعر چگونه مطالب راحتی در موافقی که خود بدان معتقد نبوده بی چون و چرا نقل کرده است. در پایان داستان اکوان دیو فردوسی خود با کمال صراحت از گنجاندن اینگونه افسانه های عجیب و باور نکردنی در یک اثر جدی و تاریخی ابراز تنفر کرده است. در دوبیت زیر ملاحظه میکنیم که شاعر در واقع از گنجاندن چنین داستانی در شاهنامه پوزش خواسته است:

خرد کو بدین گفت ها بگرود مگر نیک معنیش می نشنود
تو مردیو را مردم بد شنای کسی کوند اردزیزدان سپاس

فردوسی وجود چنین داستانهای باور نکردنی را در کتاب خود نابجا میدانست و واقف بود که چنین داستانهایی در دربار «غزنه» موجب اعجاب

و شکفتی و یا شاید تمسخر میشد ولی با وجود این، همه آنها را صادقانه در اثر خود گنجانده و پادشاه خود را دریافت کرد زیرا اثری که بوجود آورد نه تنها برای دانش پژوهان شعرو تاریخ بی اندازه ذیقیمت و سودمند واقع شد بلکه برای دانشمندان علوم اجتماعی نیز مورد استفاده قرار گرفت.

موضوع دیگر آنکه بسیاری از ماهنگام خواندن شاهنامه پیش خود گفته ایم یکایک مصنف آن رستم را قدرت کمتری می بخشید و از عدم تعادل نبردهای او میکاست تا حریفانش نیز فرصتی نصیبشان میشد و بدین ترتیب شاهنامه از نقطه نظر هنری نیروهای مخالف متوازن تری میداشت ولی چنانچه افسانه های شاهنامه را از لحاظ تطبیق و مقایسه با اساطیر مشابه آن مورد مطالعه قرار دهیم ملاحظه میکنیم که فردوسی هرگز مرتکب چنان عملی نمیشد زیرا رستم در واقع دو وجه مختلف داشته است. از طرفی در نبرد های خود با پهلوانان چین و تورانیان معرف قوم سکا واقع شده است و از طرف دیگر به اسامی مختلف چون نیمه خدائی شناخته شده آواز شهرت و محبوبیتش از حدود سیستان تجاوز کرده به نقاط دور تر رسیده است.

با در نظر گرفتن مطالب مذکور اکنون بد استانهائی میپردازیم که در آن شباهت افسانه های ایران و چین بیشتر چشم میخورد.

۱- داستان سهراب

داستان رستم و سهراب شاهنامه در اساطیر چین بنام افسانه نورد «لی چینگ» و پسرش شناخته شده است. در این نمونه تنها شباهت ساده دو افسانه مطرح نیست زیرا از شرح چنین داستان می توانیم شکافهایی را که در داستان ایرانی بوجود آمده پر کنیم و ببینیم چگونه داستان مذکور در شاهنامه رنگ مذهبی خود را از دست داده و بصورت یک افسانه ساده عشق و جدال در آمده است. «خلاصه شرح چنین افسانه در کتاب «خرافات در چین» نوشته «پردوره» و همچنین در کتاب «اساطیر و افسانه های چین» اثر «ورنر» درج شده است. اولین نکته قابل ملاحظه در مقایسه و تطبیق دو داستان اینست که فردوسی سهراب را نتیجه عشق بازی رستم در سرزمین سمنگان میدانند در حالیکه شرح چینی از همان آغاز داستان رنگ مذهبی بخود میگیرد و «نوجا» بعنوان مظهر یک عالم ربانی بنام «مروارید هوشیار» خود نمائی میکند. شاید همین نام «مروارید هوشیار» وجه تسمیه سهراب را تا حدی روشن کند. در تحقیقات بعدی مشاهده میکنیم که مطالب هر دو شرح در باره رشد خارق العاده طفل یکسان است. بنا بر گفته فردوسی زمانیکه سهراب یکماه بیش نداشت بزرگی طفل یکساله بود در سن دهسالگی هیچکس در آن سرزمین قادر نبود در میدان نبرد با وی حریف شود. در افسانه چینی «نوجا» در هفت سالگی طول قدش به شش پا رسیده بود. شباهت قابل توجه دیگر این دو افسانه که باید بدان توجه شود. موضوع بازوبند پهلوان جوان است. در شاهنامه رستم بازوبندی را که زیور بازوی خویش بود بزنش میدهد تا آنرا با بازوی پسرش به بندد ولی شرح افسانه چین جالب تر است زیرا «نوجا» خود با بازوبند سحر آمیزی که «افق آسمان وزمین» نام داشته است بدنیا می آید و بواسطه داشتن همان بازوبند بر تمام دشمنان زورمند خود در نبرد های مختلف پیروز میشود. داستان چین از این لحاظ بر شاهنامه برتری دارد زیرا بازوبند سهراب جز در صحنه غم انگیز شناسائی پدر و پسر در حالیکه کار از کار گذشته بود اثری از خود نشان نداده است. ولی البته باید بخاطر داشت که فردوسی اشعار خود را برای مردمی سروده است که از لحاظ سلامت فکر و ادراک قوی تر بوده اند و بعوامل خارق عادت و باور نکردنی کمتر اعتقاد داشته اند.

شرح چینی داستان از بازگویی صحنه معاشقه سهراب و کرد آفرید کوتاهی نکرده است. در شاهنامه سهراب یکی از قلاع مرزی را محاصره میکند و وزیر سردار قلعه را با سارت خود در می آورد و بهمین مناسبت کرد آفرید دختر کژدم سالار دژ بانتقام جوئی بر میخیزد. شرح چنین داستان هم این صحنه را مجسم کرده است و «نوجا» نیز «تن چپو کونگ» سردار جنگجورا شکست میدهد و بازوی چپ او را در هم خرد میکند. در همین موقع دختر سردار برای گرفتن انتقام پدر وارد صحنه میشود و عملیات شکست انگیزی از خود نشان میدهد (کتاب ورنر)

در هر دو شرح فارسی و چینی جنگ بین پدر و پسر یکسان ذکر شده است و شباهت بیشتر اینکه همان قسم که رستم بطرفداری کیکاووس بر میخیزد



رستم و سهراب..

میتوان گفت که افسانه قدیمی سکا تحت تاثیر دین بودائی رنگ مذهبی بخود گرفته و به يك داستان اخلاقی تبدیل یافته است.

هنگام خواندن داستان سهراب اغلب این فکر برای نویسنده پیش آمده است که شاید فردوسی حین سرودن شاهنامه بوجه نامعلومی از داستان چینی مذکور ویاداستانهائی شبیه آن اطلاع داشته است. باین ترتیب هنگامیکه سهراب از هژیر در باره رستم جنگجوی نامی پرسش میکند هژیر پاسخ میدهد که او پهلوانی از کشور چین میباشد:

بدو گفت کز چین یکی نیکخواه

بنحوی بیامد بنزدیک شاه

کعاتم که آن چینی آن پهلواست

که هرگونه سازو سلاحش نواست

موضوع بسیار جالب اینست که فردوسی هنگام نقل داستانهای که نظایری در چین دارد ضمن يك یا دو بیت آشکارا به کشور چین اشاره کرده است.

بهر صورت در نتیجه تحقیق و بررسی بنظر نویسنده فردوسی دلیلی نداشته در خود ستائی از حد تجاوز کند (یا آنکه در یوسف وزلیخای منتسب بوی درباره خود غلو کرده باشد). در آنجا شاعر افسوس خورده که نیمی از عمر خود را بیهوده صرف این کرده که پهلوان سیستان را در سراسر جهان مشهور سازد.

که يك نیمه از عمر خود کم کنم

جهانی پراز نام رستم کنم

که رستم یلی بود در سیستان

من آوردم او را در این داستان

همانند چینی اونیز به خواهی «چو» امپراطور چین بچنگ می رسد از «لی چینک» (همانند رستم) در نبرد بار قیوم مغلوب میشود و فرار اختیار میکند (کتاب ورنر).

در هر دو شرح پدران سهراب و نوچابه عوامل ماورای طبیعت پناه میبرند. در شاهنامه رستم به دعا و ثنا متوسل میشود و قوای بدنی خود را نیرو میبخشد در حالیکه «لی چینک» بوسیله سلاح سحر آمیزی که یکی از کاهنان به وی می دهد نجات می یابد.

بدین ترتیب شرح پارسی و چینی شباهت بسیار دارد گرچه داستان چینی بهتر تدوین و تنظیم شده است. در داستان چینی نسبت بر فتنان ناپسند «نوچا» در نبرد پدر زمینه يك دفاع اخلاقی فراهم شده است. بعلاوه افسانه چینی پایان خوشی دارد زیرا «نوچا» (بر خلاف سهراب) موجودی فنانا پذیر است. در حالیکه در شاهنامه فرامرز فرزند دیگر رستم نقشی بعهده ندارد. در برزنامه در نبرد رستم و سهراب بنحو مؤثری دخالت میکند. در داستان چینی «موجا» بر ارد «نوچا» همانند فرامرز در چنگ بین پدر با سپردن رایاری میدهد ولی «نوچا» با پرتاب يك خشت طلا که همراه داشته است برادر خود را باسانی مغلوب میسازد.

در شرح چینی «لی چینک» پس از نبرد پیروز ماندانه خود با سپر به اوج قدرت و شهرت میرسد و فرمانده کل «افسران آسمان» و «سپهسالاران افلاک» و «نگهبان دروازه بهشت» لقب می یابد (کتاب ورنر).

پس مشاهده میکنیم که در داستان چینی (و شاید در اساطیر سکا) «لی چینک» (رستم) موجودی بشری نبوده بلکه نیمه خدائی بوده است و چنگ وی با پسرش نبرد با موجودات مافوق بشر محسوب میشود.

در شاهنامه رستم با يك گرز گران مجسم میشود در حالیکه در معابد بودائی پهلوان چینی نمونه ساختمان بتکده ای را در دست دارد (کتاب ورنر).

این اظهارات هیچگونه پایه و اساسی ندارد زیرا فرنیهای پیش از تولد فردوسی رستم با اسامی دیگر و رای سرحدات ایران و سیستان مورد پرستش بوده است .

۲. افسانه اکوان دیو

وقتی ملاحظه میکنیم هر صحنه از ماجرای سهراب زندگی همانند چینی اورا در خاطر ما مجسم میکند باید باین نکته نیز توجه کنیم که افسانه اکوان دیو از اصل چینی اقتباس شده است و این امر را فردوسی خود تقریباً اقرار میکند . بطور خلاصه باید گفت که اکوان دیو جز همان رب النوع باد مذکور در افسانه های چینی موجود دیگری نبوده است (کتاب پر دوره) افسانه اکوان دیو در شاهنامه بسیار کوتاه است و باسانی خلاصه میشود .

يك كوزن غول آسا در میان اسبهای کبخسرو ظاهر می شود و اسبهای وی را نابود می کند . کوزن غول آسا مانند سایر کوزنها برنگ زرد می باشد و پوستش مانند پوست پلنگ از خالها و خطوط سیاه پوشیده است . آنگاه طبق معمول که همیشه هنگام خطر رستم را فرامی خوانده اند این بار نیز وی را مامور دفع خطر میکنند ولی رستم پس از دست و پنجه نرم کردن با کوزن عجیب پی میبرد که تیر و شمشیر بر او کارگر نیست زیرا آن حیوان میتواند طبق دلخواه خود را بصورت باد سهمگین مبدل سازد . پهلوان خسته و حیرت زده بخواب فرو می رود و اکوان دیو که خود را به آن صورت عجیب در آورده بود رستم را از زمین بلند میکند و به هوا پرواز میدهد و سپس وی را بدریا می افکند . پهلوان شنای کنان خود را نجات میدهد و هنگامیکه ساحل میرسد بطور ناگهانی با همان دیو مخوف مواجه میشود و بمقابله می پردازد . وجه تشابه این داستان با افسانه های چینی مربوط به رب النوع باد بشرح زیر می باشد :

الف- اول آنکه «فای لین» رب النوع باد افسانه های چینی از لحاظ شکل و خصوصیات شبیه اکوان است زیرا بطوریکه گفته اند بصورت کوزن سُر و دارای هیكلی نظیر هیكل پلنگ بوده است و طبق دلخواه خود باد را بوزنی در می آورده است . همچنین دمی بشکل دم مار داشته است و اما از نظر رنگ زمانی که بصورت پیرمردی ظاهر میشده شل زرد رنگی به تن داشته و هنگامیکه به کبسه ای مبدل میشده باد سهمگینی بوجود می آورده و برنگهای زرد و سفید در می آمده است (به کتاب پر دوره و ورنر رجوع شود) کلیه نشانیهای مذکور را بطور دقیق فردوسی تأیید کرده است . وی دوبار از رنگ زرد یا طلایی و لکه ها و خطوط روی بدن دیو سخن گفته است .

همان رنگ خورشید دارد در رستم
سپهرش بزراب کوئی بشت
یکی بر کشیده خط از بال آوی
ز مشک سیه تا بدنبال آوی
درخشنده زرین یکی باره بود
بچرم اندرون زشت پتیاره بود
نشانی آن از لحاظ شباهت به مار نیز از نظر دور نمانده است .
برون آمد از پوست مانند مار
کسزو هر کسی خواستی زینهار

نکته جالب توجه و قابل ملاحظه اینست که در اساطیر چین رب النوع باد بصورت کوزن نرمی باشد و در کشور هندوستان «وایسو» (رب النوع باد) بر پشت يك بز کوهی سوار بوده است بنا بر این گور که در شاهنامه ذکر شده و کوزن افسانه های چینی و بز کوهی اساطیر هندوستان همگی مظهر باد بوده اند زیرا با احتمال قوی هیچ حیوان دیگری نمیتوانسته است حرکات سریع و ناگهانی باد را بهتر مجسم سازد .

ب- دوم آنکه در موافقی که اکوان دیو تحت فشار قرار می گیرد خود را بصورت باد در می آورد . بعلاوه بدیهی است که فقط باد سهمناکی میتواند است پهلوان پیل پیگیری چون رستم را به هوا پرواز دهد و از آنجا بز زمین بدریا فرو افکند . باین وصف در شباهت اکوان بارب النوع باد جای هیچگونه بحث نیست و در این داستان کوتاه سه چهار صفحه ای ، فردوسی

مکرر کلمه باد را در اشعار خود آورده است . چنانکه کوئی میخواست شباهت مذکور را مسل سازد

۱- چهارم بدیدش کسر از آن به دشت
چو باد شمالی بسر او بسر گذشت

۲- چو باد از خم خام رستم بجست

بخائید رستم همی پشت دست

۳- جزا اکوان دیو این نشاید بدن

بیاندیش از باد تیغی زدن

۴- چو اکوانش از دور خفته بدید

یکی باد شد تا بدو در رسید

بطوریکه ملاحظه میشود فردوسی در بیت سوم شباهت اکوان و باد را تأیید کرده است .

ج- از همه مهمتر اینکه در این مورد فردوسی بخوبی آگاه است که يك افسانه چینی را نقل میکند و از زبان يك دانشمند چینی نشانیهای دیورا باین بیت آغاز میکند :

چنین داد پاسخ که دانای چین

یکی داستانی ز دست اندرین

در پایان داستان شاعر از این پافرا تر نهاده میگوید که نام واقعی دیو اکوان نبوده بلکه کوان یا کوآن است و در زبان پهلوی چنین نام داشته است ولی چون در زبان فارسی حرف مر کب را نمیتوان اول کلمه آورد ناچار آنرا بصورت اکوان نقل کرده اند .

کوان خوان و اکوان دیوش مخوان

ابر پهلوانی بگردان زبان

نام اکوان یا کوآن که به ترتیب فوق مورد تأیید فردوسی قرار گرفته است نام خدا یانی چون «کوان تی» یا «کوان یو» (رب النوع جنك) و «کوان بین» (رب النوع شفقت) را بخاطر می آورد . چه بسا نام اکوان از اصطلاح چینی «کوائ وانك» یا «کوئی اونك» یعنی (سلطان روح) گرفته شده باشد . (به کتاب «مذاهب چین» تألیف «دوگروت» رجوع شود) .

در حالیکه اکوان دیو به رب النوع باد شباهت تام دارد باید دانست که در بعضی از افسانه های قدیمی چین موجودات کوزن مانند دی و جود دارد که داستان آنها با داستان اکوان دیو شباهت بسیار دارد .

بطوریکه ملاحظه میشود بهت و حیرتی که موجودهای کوزن مانند در دوران زمامداری سر سلسله پادشاهان «وی» ایجاد کرده اند میزان همان درجه اعجاب و شوکتی است که اکوان دیو در دربار کبخسرو برانگیخته است . رزم آوران دربار پادشاهان «وی» نیز از دستگیر ساختن موجودهای کوزن مانند عاجز میمانند زیرا کوزن وارد يك کله بز میشود و بكمك سحر و جادو خود را بصورت بزی در می آورد (کتاب دوگروت) . این عقیده که اکوان همان رب النوع باد را مجسم میسازد هنگامی ثابت میشود که ملاحظه میکنیم رستم فقط پهلوان نامی قوم سکا نبوده که مغلوب ساختن آنرا بسوی نسبت داده شود .

البته در خاندان رستم نبرد بارب النوع باد و طوفان يك نوع رسم آباء و اجدادی بوده است زیرا همانطور که در کتاب «دنکار» نقل کرده اند جد بزرگ رستم با دسر کشی را با طاعت خود در می آورد و آنرا از تخریب جهان باز میدارد و بخدمت بشر میگمارد .

ولی این پیروزی بزرگ منحصر به پهلوانان قوم سکا نبوده است زیرا چنانکه گفته اند یکی از پهلوانان اسیل ایرانی یعنی کبخسرو با دراب صورت شتری در می آورده بر آن سوار میشده است (کتاب دنکار) . تجسم و غلبه رستم بر رب النوع باد بصورت اکوان دیو در واقع پی جوئی سوابق این داستان در افسانه های ایران و سیستان و سجستان بشمار می آید .

گذشته از افسانه های سهراب و اکوان دیو که با اساطیر چینی شباهت کامل دارد در شاهنامه به داستانهای برمیخوریم که اصل و یا همانند بعضی از خطوط و نشانه های مشخصه آنها نیز در اساطیر چین یافت میشود . ●●